مقام بلند بالای مصعب بن عمیر، اولین مقری در مدینه

اول مقری در عالم اسلام –که شیخ هادی فضلی[1] هم در کتابشان آوردهاند- شهید اُحد جناب مصعب بن عمیر است.

خیلی قدر مصعب بن عمیر ناشناخته است. از کسانی است که اشک پیامبر خدا را در آورد[2]. نه از شهادتش، بلکه از اینکه به او نگاه کردند. وقتی حضرت به او نگاه کردند اشک مبارکشان در آمد. چرا؟ میگویند چون مصعب در مکه معروف بوده به «اطرف شابّ فی مکه». یعنی وقتی در مکه میخواستند یک جوان خیلی شیک پوش ـ مشتی ـ عزیز ـ امامان نام ببرند، مصعب را نام میبردند. معروف بود. واقعاً به این صورت بود. بعد اسلام آورد و مخفی کرده بود. وقتی اسلام آوردنش معلوم شد، چه بلایی سر او آوردند. تا وقتی که به حبشه رفت. از حبشه برگشت، قبل از اینکه حضرت به مدینه تشریف فرما شوند او زودتر رفت. حضرت به آن جا فرستادند. در فدکیه یک صفحه استقلالی برای ایشان هست. روایتی که در وصف مصعب بن عمیر هست را در آن جا آوردهام.

ببینید بدن دیگران همه آفتاب خورده بود، پینه بسته بود. ایشان بدنی داشت که اینطور نبود؛ نازترین جوان مکه بود. بعد به سفر افتاد، به هجرت و بیابان افتاد. وقتی صحابه از او یاد میکردند میگفتند ما چه کسی هستیم وقتی مصعب به این صورت بود؟! میگویند تمام پوست های بدنش قاچ قاچ بلند میشد! یعنی تقشر پیدا میکرد، مثل اینکه پیادهروی میکنند و تاول میزند، او بهغیراز تاول پا پوست های بدنش به این صورت شده بود. یک عمر پوست نازک که بود، در اثر سختی بدن ایشان لایه لایه بلند میشد. لذا در روایتی که آوردهام در کتب اهلسنت[3] هست، امیرالمؤمنین علیهالسلام فرمودند من یک روز به یک حائطی –باغ- در مدینه رفتم تا سقی باغ کنم، آن هم به ازاء یک مشت خرما. یک چیزی ما میگوییم! یک باغ را آب یاری کردم تا یک مشت خرما به من بدهند! بعد حضرت فرمودند یک مشت خرما را آوردم و بعد به محضر پیامبر خدا رسیدم و در همان حال مصعب وارد شد. پیراهن او را توصیف میکنند. آن جا است که میگویند وقتی حضرت به او نگاه کردند به گریه افتادند. یعنی میدیدند که چه ناز و نعمتی داشت. اما حال با چه فقری هست.

ایشان اول مقری است. حضرت او را فرستادند و نماز جمعه اقامه کرد و در مدینه جلسه اقراء تشکیل داد. چه دم و دستگاهی! من اینها را آوردهام تا نگاه کنید. الآن هم که حجاج مشرف میشوند همه به زیارت شهادی احد میروند. ایشان هم از کسانی است که به او سلام میدهند؛ اهل التوحید؛ خوشا به حالش! ایشان اول مقری است. اصلاً جلسه اقراء تشکیل داده بود و یاد میداد. همان روزهای اولیه که حضرت تشریف نیاورده بودند، جلسه اقراء تشکیل داده بودند. ببینید مینشستند و قرآن یاد میدادند. اولین کسی که عنوان مقری را به او دادند ایشان بود.

در بحارالانوار[4] روایات جالبی هست. من هم در آن صفحه آوردم. مثلاً سعد بن معاذ رئیس اوس -با آن همه تعریف هایی که همه شنیده‌اید- به دست ایشان مسلمان شد. وقتی ایشان به مدینه آمد هنوز سعد بن معاذ مسلمان نشده بود. حتی به او گفتند کسی آمده و دارد جوانان را گمراه می‌کند. کسی را فرستاد سراغ ایشان، جناب مصعب برای آن فرستاده قرآن خواند و مسلمان شد. بعد خود سعد دنبال ایشان آمد، سوره فصلت را برای او خواند؛ «حم،تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ». خود مصعب قسم یاد می‌کند همین که من قرآن را خواندم و تمام شد، رایت نور الاسلام فی وجهه؛ دیدم که تمام است. بعد رفت غسل کرد و آمد و شهادتین گفت و مسلمان شد.

منظور اینکه اول مقری جناب مصعب بن معیر-با این جلالت قدر- است. پس اینکه می‌گویند صحابیون منظور کسانی هستند که این سمت را بعد از حضرت داشتند. و الا اگر شما زمان خود حضرت بروید دوباره می‌توانید فصل مشبعی شواهد پیدا کنید. به نظرم در جنگ بئر معونه[5] پنجاه نفر از حفاظ قرآن در زمان خود حضرت شهید شدند. با فاصله اندکی در زمان ابوبکر، «إن القتل قد استحر يوم اليمامة بالحفاظ[6]». چند نفر؟ آن جور که یادم می‌آید پانصد نفر. در یک درگیری پانصد نفر از حفاظ قرآن کشته شوند! ببینید در همان زمان چه دستگاهی برای حفاظ بوده. این جور نیست که همینطور از کنار اینها در شویم. اینها شواهد روشنی است که در آن زمان به این گستردگی کار انجام می‌شد.

بنابراین «**و الصحابيّون المقرئون**»؛ یعنی صحابیونی که سمت رسمی تدوین کلاس اقراء پیدا کرده بودند، آن هم با سند. و الا عملاً خیلی خیلی بیش از اینها بوده.

«**سبعة: أمير المؤمنين و سيّد الوصيين عليه‌السلام**»؛ در اول صفحه فهرست مباحث علوم قرآنی روایتش را گذاشتم. روایتی است که اهلسنت از ابن مسعود زیاد نقل می‌کنند. ازاناد دنباله آن را آورده است. دیگران صلاح ندیدند و دنباله آن را نیاورده اند. لذا اهل حدیثشان می‌گویند قسمت اول آن، «فی الصحیح» اما به دنباله آن ایراد می‌گیرند. ابن مسعود می‌گوید هفتاد سوره را خودم از پیامبر خدا تلقی کردم و «ختمت القرآن علی خیر الناس علی بن ابیطالب علیه‌السلام [7]».

این تعبیری است که طبرانی هم در المعجم الاوسط آورده و هم در المعجم الکبیر آورده است. به نظرم سه کتاب دارد؛ المعجم الصغیر، المعجم الاوسط، المعجم الکبیر. طبرانی در هر دو کتابش این را دارد. خیلی جالب است! قسمتی که می‌گوید هفتاد سوره را از حضرت تلقی کردم، اهلسنت در مفصل در احادیثشان دارند. اما تکه دومش را فقط ایشان دارد. ابن عساکر[8] در تاریخ مدینه دمشق هم دارد. آن هم با سند خیلی بلند بالا. سندی که در آن جا می‌آورد خیلی جالب است. سند را هم به ازاناد می‌رساند. ازاناد فارس بوده.

انواع تعلیم قرآن کریم

در فدکیه یک صفحه‌ای به نام انواع تعلیم قرآن گذاشتم. تعلیم قرآن چند نوع است؛ یک نوع از آن تعلیم قرآن با اعجاز و کرامت است. مثل کربلایی کاظم که با اعجاز حافظ شده بود. یکی از آنها خود ازاناد است. در دو-سه کتاب می‌گویند ازاناد نقل می‌کنند که داشتم یک چیزی را با خودم زمزمه می‌کردم، حضرت وارد شدند گفتند تو که صدایت خوب است چرا قرآن نمی خوانی؟! گفتم بلد نیستم. حضرت آمدند در گوش من یک چیزی گفتند و من چیزی نفهمیدم. یعنی همین همه‌مه بود.

نفهمیدم که حضرت چه گفتند. میگوید قسم به خدا وقتی حضرت سرشان را از گوش من فاصله دادند احساس کردم که حافظ کل قرآن هستم و بعد همه قرآن میخواند.

شاگرد: این داستان برای پیغمبر بود یا امیرالمؤمنین؟

استاد: امیرالمؤمنین. اصلاً ازاذان جزء صحابی ها نیست. حضرت را ندیده. منظور من این جای آن بود.

راوی میگوید[9] خدمت امام باقر علیه‌السلام گفتم ازاذان اینطور میگوید. حضرت فرمودند بله، «إن أمير المؤمنين(ع) دعا لازاذان بالاسم الأعظم الذي لا يرد»؛ امیرالمؤمنین در گوش او به اسم اعظم دعا کردند که رد نمیشود. این چیزی که بین مردم معروف است که اسم اعظم در ندارد، شاهدش همینجا است.

در خرائج راوندی و کتابهای دیگر هست. به نظرم در کتاب روضة الواعظین فتال نیشابوری یا کتاب دیگری است. در آن جا ایشان از مغن خیاط هم اسم میبرند. حالا باید دنبال آن برویم و ببینیم او چه کسی بوده.

ازاذان یکی از آنها است. در کتاب الصراط المستقیم، در الخامس میفرمایند «تكلم في أذن مغن خياط خفيا فحفظ لوقته القرآن و كذلك فعل برجل يقال له ازاذان[10]». هر دو را در کنار هم آوردهاند. عنوان صفحه این است؛ انواع تعلیم القرآن الکریم.

بنابراین اولین مقری جناب مصعب بن عمیر بود. سلام الله علیه. ازخصوصیاتی که ایشان دارد که خیلی عجیب است، این کسی که از آن زاز و نعمت ایمان میآورد، خداوند متعال به وسیله وجود او کارهایی میکند که ارزش آنها روز قیامت معلوم میشود. در بحبوحه جنگ احد وجود او حافظ جان پیامبر خدا شد. البته به حسب اسباب دنیوی. آن کسی که ایشان را شهید کرد، از اول به‌صورت فردی تصمیم گرفت و گفت من کاری با هیچ کسی ندارم. اواش اواش در لشگر راه میافتم و شخص پیامبر را میکشم. وقتی حضرت را هم کشتم قضیه تمام است، چرا دیگر درگیری بشویم. نیت اصلی او این بود. آمد که فقط حضرت را شهید کند. آمد و آمد و مصعب را با حضرت اشتباه گرفت. مصعب را دید و حمله کرد و ایشان را شهید کرد، بعد صدا زد «قتلت محمدا صلی‌الله‌علیه‌وآله». کفار خوشحال شدند که قضیه تمام شد، اصلا به هم ریخت، خوشحالی آن ها فضا را به هم ریخت؛ از این طرف کسانی که خود شما بهتر از من میدانید چه کسانی بودند –ریش سفیدها- از سینه کوه فرار کردند. همه میدانید؛ «و الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ[11]»؛ همه فرار کردند.

این قاتل مصعب این کار را کرد. یعنی شهادت او برای حفظ وجود مبارک حضرت وقایه و سپر تکوینی شد. اگر فهمیده بود که حضرت نیست، باز ادامه میداد. اما چون اعلام کرد و خوشحال شد، مشرکین هم خوشحال شدند، همه هم صدا زدند، لشکر اسلام به کوه فرار کرد و لشگر کفار هم خوشحال که کار تمام شد. اینجا بود که مصعب شهید شد، بعد امیرالمؤمنین و ذوالشهادتین، دو نفر بودند، کاملاً از حضرت محافظت کردند. زخم هایی که بر بدن امیرالمؤمنین در آن روز وارد آمده بود، عجایب دارد که حال حضرت چطور بود! تا زمانیکه خداوند این ملعون ها را دفع کرد و رفتند. این هم به این خاطر بود که ادامه آمد که مصعب چه کار کرد؛ اصل شهادت او سبب شد که این ملعونی که فقط قصد حضرت را کرده بود، نتواند کارش را جلو ببرد و برای او مانع بوجود بیاید.

«**سبعة: أمير المؤمنين و سيّد الوصيين عليه‌السلام**»؛ اینجا بود که ادامه آمد ازاذانی که حضرت به او قرآن یاد دادند، در کتب اهلسنت –معجم اوسط، معجم کبیر، تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر- روایت دارد که میگوید ابن مسعود به من گفت...؛ ببینید چقدر صدر و ذیل دلالت دارد که

ذیل آن را حذف کرده‌اند! آنها می‌گویند ابن مسعود به من گفت که من از حضرت هفتاد سوره را گرفتم، خب بقیه را چه کار کردی؟! مقام مقامی است که بگوید بقیه آن را از کجا گرفتم. آن را دیگر نیاورده‌اند. درحالی‌که این نقلها برای خود کتب اهلسنت است که هر دو را با هم آورده‌اند؛ می‌گوید هفتاد سوره را خودم از حضرت گرفتم و «ختمت القرآن کله علی خیر الناس علی بن ابیطالب علیه‌السلام». این روایت در این باب خیلی جالب است.

شاگرد: منظور از این جمله چیست؟ «ختمت القرآن کله» آیا یعنی بقیه اش را ؟

استاد: نه یعنی با آن هفتاد سوره. یعنی کل قرآن را و بلکه متعدد. وقتی علامه طباطبائی فرمودند هر صاحبی چند مصحف داشت، چند قرائت را به‌صورت افراد داشت، هیچ مانعی ندارد که حتی «ختمت القرآن» به قرائات افرادی خاصی باشد که رسم خودشان بود و از فضای بود که با آن مانوس بود.

---

[1]القرائات القرآنیه ص۱۵

[2]كتاب سنن الترمذي - ت بشار؛ ج۵ص۲۵۸؛ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ كَعْبٍ الْقُرَظِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ يَقُولُ: «إِنَّ لِكُلِّ سُورَةٍ مِنَ الْمَسْجِدِ إِذْ طَلَعَ مُصْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ وَقَدْ عَلَتْهُ بُرْدَةٌ لَهُ مُرَقَّعَةٌ بِفَرْوٍ، فَلَمَّا رَآهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَكَى لِلَّذِي كَانَ فِيهِ مِنَ النَّعْمَةِ وَالَّذِي هُوَ الْيَوْمَ فِيهِ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: كَيْفَ بِكُمْ إِذَا غَدَا أَحَدُكُمْ فِي حُلَّةٍ وَرَاحَ فِي حُلَّةٍ، وَوُضِعَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ صَحْفَةٌ وَرُفِعَتْ أُخْرَى، وَسَتَرْتُمْ بُيُوتَكُمْ كَمَا تُسْتَرُ الْكَعْبَةُ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، نَحْنُ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مِنَ الْيَوْمَ، نَتَفَرَّغُ لِلْعِبَادَةِ وَنُكْفَى الْمُؤْنَةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَنْتُمُ الْيَوْمَ خَيْرٌ مِنْكُمْ يَوْمَئِذٍ

[3]سير أعلام النبلاء ط الرسالة (١/ ١٤٥)؛ ابن إسحاق: حدثني يزيد بن زياد، عن القرظي ، عمن سمع علي بن أبي طالب يقول:إنه استقى لحائط يهودي بمد كفه تمرا.قال: فجئت المسجد، فطلع علينا مصعب بن عمير في بردة له مرقوعة بفروة، وكان أنعم غلام بمكة وأرفه، فلما رآه رسول الله -صلى الله عليه وسلم- ذكر ما كان فيه من النعيم، ورأى حاله التي هو عليها، فذرفت عيناه عليه، ثم قال: (أنتم اليوم خير أم إذا غدي على أحدكم بجفنة من خبز ولحم؟) .فقلنا: نحن يومئذ خير، نكفى المؤنة، ونتفرغ للعبادة.فقال: (بل أنتم اليوم خير منكم يومئذ).

[4]بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج١٩ ؛ ص١٠٠...فقرأ عليه مصعب حم تنزيل من الرحمن الرحيم، فلما سمعها قال مصعب و الله لقد رأينا الإسلام في وجهه قبل أن يتكلم...

[5]فتح الباري ابن حجر، ج9ص48؛كَانَ الَّذِينَ حَفِظُوهُ وَأَزْيَدُ مِنْهُمْ جَمَاعَةٌ مِنَ الصَّحَابَةِ كَانَ يُقَالُ لَهُمُ الْقُرَّاءُ وَقَدْ تَقَدَّمَ فِي غَزْوَةِ بِئْرِ مَعُونَةَ أَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا بِهَا مِنَ الصَّحَابَةِ كَانُوا سَبْعِينَ رَجُلًا الْحَدِيثَ الثَّانِي

[6]صحيح البخاري (٦/ ٧١)؛ عن الزهري، قال: أخبرني ابن السباق، أن زيد بن ثابت الأنصاري رضي الله عنه - وكان ممن يكتب الوحي - قال: أرسل إلي أبو بكر مقتل أهل اليمامة وعنده عمر، فقال أبو بكر: إن عمر أتاني، فقال: إن القتل قد استحر يوم اليمامة بالناس، وإني أخشى أن يستحر القتل بالقراء في المواطن، فيذهب كثير من القرآن إلا أن تجمعوه، وإني لأرى أن تجمع القرآن "، قال أبو بكر: قلت لعمر: «كيف أفعل شيئا لم يفعله رسول الله صلى الله عليه وسلم؟» فقال عمر: هو

واللہ خیر، فلم یزل عمر یراجعنی فیہ حتی شرح اللہ لذلک صدری، ورأیت الذی رأی عمر...

[7]المعجم الأوسط (٥/ ١٠١)؛ عن ازاذان، عن عبد اللہ قال «قرأت علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سبعین سورۃ، وختمت القرآن علی خیر الناس علی بن أبی طالب»

[8]تاریخ دمشق لابن عساکر (٤٢/ ٤٠١)

[9]الخرائج و الجرائح، ج1، ص: 195؛ مَا رَوَى سَعْدٌ الْخَفَّافُ عَنْ أَزَاذَانَ أَبِي عِمْرٍو قُلْتُ يَا أَزَاذَانُ إِنَّكَ لَتَقِرُّ أَنَا أَشَدُّ مَرَضاً مِنِّي عَلَى فِرَاشِي مُثْقَلٌ بِالْحَدِيدِ فَتَحْسُنُ حَالِي فَأَقُومُ وَأَمْشِي وَأَنْتَ صَحِيحٌ فَتَمْرَضُ فَتَمُوتُ قَالَ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع عَلَّمَنِي كَلِمَاتٍ فَأَنَا أَقُولُهُنَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ قُلْتُ وَ كَيْفَ لِي بِالْقُرْآنِ قَالَ يَا أَزَاذَانُ قُلْ بِالْقُرْآنِ وَ أَنَا أَسْمَعُ قَالَ فَقَرَأْتُ الْحَمْدَ وَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكافِرُونَ وَ إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ وَ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ وَ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ وَ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْعالَمِينَ وَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَ شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْآيَةَ وَ آيَةَ الْمُلْكِ اللَّهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهارِ وَ تُولِجُ النَّهارَ فِي اللَّيْلِ وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ ثُمَّ قَالَ لِي يَا أَزَاذَانُ فَوَ اللَّهِ مَا عَلِمْتُ أَنِّي قُلْتُهُنَّ فِي يَوْمٍ قَطُّ وَ لَا لَيْلَةٍ إِلَّا وَ قَدْ أَتَانِي مِنْ عِنْدِهِ مَا أَحْتَاجُ مَعَهُ إِلَى أَنْ أَسْأَلَ عَنْهُ أَحَداً بَعْدَ مَوْقِفِي ذَلِكَ قَالَ سَعْدٌ الْخَفَّافُ وَ أَنَا أَحْفَظُ الْقُرْآنَ بِإِعْرَابِهِ وَ هُوَ مِمَّا تَحْتَاجُ أَنْ أَسْأَلَ عَنْهُ أَحَداً بَعْدَ مَوْقِفِي ذَلِكَ قَالَ سَعْدٌ الْخَفَّافُ عَنْ أَزَاذَانَ أَبِي عِمْرٍو قَالَ قَدِمَ أَزَاذَانُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ ع فَقَالَ يَا أَزَاذَانُ بَلَغَنِي أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع عَلَّمَكَ كَلِمَاتٍ فَأَنْتَ تَقُولُهُنَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ قَالَ صَدَقَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ أَزَاذَانُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ يَا أَزَاذَانُ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع عَدَّ لِي أَزَاذَانَ بِالْأَسْمِ الْأَعْظَمِ الَّذِي لَا يُرَدُّ إِذَا دَعَا بِهِ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ صَدَقَ أَزَاذَانُ
.

[10]الصراط المستقيم إلى مستحق التقديم ج ١ ص١٠٥

[11]آل عمران ١٥٣

بازبینی #2
ایجاد شده 4 آوریل 2024 12:15:20 توسط ... .
به روزرسانی شده 16 مه 2024 10:11:38 توسط ... .